

سرپرست ارجمند، حوزه کربلا در وزارت علوم و تحقیقات

رئیس هیئت مدیره، دانشگاه آزاد اسلامی

فرماندهی عالی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی

رئیس هیئت مدیره، سازمان اسناد و کتابخانه ملی

رئیس هیئت مدیره، سازمان اسناد و کتابخانه ملی



# آقا بزرگ تهرانی، شیخ المورخین شیعه

محمد علی حق شناس



اشاره:

درباره احوال و آثار شیخ آقا بزرگ تهرانی، آنچنان که شایسته و در خور جایگاه والای علمی و معنوی اوست، تاکنون تحقیقات ارزنده‌ای رخ نموده است.

شیخ در نزدیک به یک قرن از حیات پربرکت خویش همواره در راه شناساندن تالیفات و تصنیفات و مولفین و مصنفین شیعه به جهانیان کوشش‌های فراوان کرد و رنج‌های بسیار برد. دست‌رنج او در بیش از هشتاد جلد کتاب در تاریخ تشیع نمود کرد که دو اثر بزرگ و جاودانی او یعنی «الذریعه الی تصانیف الشیعه» که یک دوره تاریخ ادبیات شیعه و همچنین «طبقات اعلام الشیعه» که یک دوره تاریخ رجال شیعه می‌باشد، نمایانگر پشتکار و توانمندی علمی و روحی مولف است.

نگارنده امید دارد با نگاهی نو و روشی پسندیده به معرفی احوال و آثار شیخ آقا بزرگ تهرانی (منزوی)<sup>۱</sup> بپردازد:

این مقاله یکی از منابع مهم پیرامون ترجمان حال و گزارش‌های مفصل زندگانی شیخ، از دست‌نوشته خود آن بزرگوار است که فرزند ارشد ایشان، اندیشمند محترم، جناب آقای دکتر علینقی منزوی با کمال گشاده‌رویی در اختیار نگارنده قرار دادند تا پس از بهره‌برداری و انتشار، اصل آن را به خزانه آرشیو سازمان اسناد ملی ایران اهداء نمایند.

شیخ آقا بزرگ علت نگارش و تاریخ آن را این گونه بیان می‌کنند: «چون که مکرر درخواست نمودند اشخاصی، که ترجمه حال و گزارشات زندگانی را مفصل بگویم، در این وقت اجابت نمودم. ۵ شعبان سنه ۶۸»

از تاریخ نوشته این گونه برمی‌آید که شیخ در نگارش گزارش‌های زندگانی خود هیچ اصراری نداشته و اگر خواهش دوستانش نبود، شاید درباره خود دست به قلم نمی‌برد و اهل تحقیق را از احوال خود آگاهی نمی‌داد. استنباط شخصی نگارنده را، آقای دکتر علینقی منزوی تأیید فرمودند و محل نگارش این نوشته را تهران گزارش کردند.

شیخ آقا بزرگ هنگام نوشتن شرح احوال خویش، ۷۵ سال سن داشته است و تا آن تاریخ آگاهی‌های بسیاری را در اختیار خواننده می‌گذارد که برخی از آنها تا قبل از چاپ این نوشتار در هیچ کتاب یا نوشته‌ای گزارش نشده است. به همین روی این به اصطلاح اتوبیوگرافی، بسیار ارزشمند و حاوی نکات تاریخی سودمند است.

از سوی دیگر این نوشته که به زبان فارسی تنظیم گردیده است، از بلندترین نوشته‌های فارسی شیخ به شمار می‌آید و خواننده را با سبک نگارش فارسی او - که نزدیک به تمام آثار قلمی خود را به زبان عربی نگارش کرده است - آشنا می‌سازد.

مرحوم شیخ در جایی در بیان درس خواندن خود می‌گوید: «در سال ۱۳۰۳ حساب هندسی و رقومی را هم می‌نوشتم و هم می‌خواندم، لکن شوق زیاد به درس خواندن نداشتم. می‌خواستم کاسب شوم و مرحوم والد کسب را نمی‌خواست. چون خودش درس عربی را خوانده بود، می‌خواست که من طلبه علم شوم، لذا مرحوم والد چندی برای امتحان مرا به مکان بزازی اخوی، مرحوم آقا محمد ابراهیم در سر سه‌راه بازار پامنار می‌فرستاد.



با محبت‌های برادرانه، بلکه پدرانۀ او، از زحمت رفتن به دکان عاجز شدم و مدت کمی استعفا دادم و به شوق درس افتادم. »  
 وی پس از آن تاریخ تا پایان زندگانی خویش هرگز در راه دانش‌اندوزی کوتاهی نکرد و این شوق تا جایی فزونی یافت که در شرح احوال خود این چنین نگاشت: «با ابنای تجار و اعیان هیچ وقت مربوط نشدم؛ تقید به لباس و خوراک نداشتم؛ هرچه بود می‌پوشیدم و هر چیز حاضر بود در خانه، می‌خوردم؛ فقط کتاب که اسباب کار طلبه بود، مهیا می‌کردم.»  
 حسن انتشار این گفتار مقارن با بیست و پنجمین سالگشت درگذشت این ابرمرد تاریخ تشیع شد که در تاریخ ۱۳ ذیحجه سال ۱۳۸۹ برابر با اول اسفند ۱۳۴۸ و پس از ۹۶ سال عمر پربار دعوت حق را لبیک گفت و به سرای باقی شتافت. روحش شاد و روانش تابنده باد.

**بسم الله الرحمن الرحيم**

چون که مکرر درخواست نمودند اشخاصی که ترجمه حال و گزارشات زندگانی را مفصل بنویسم، در این وقت اجابت نمودم. ۵ شعبان سنه [۱۳۶۸ ق.]

اسم حقیر، محمد محسن بن الحاج بن المولی محمدرضا بن الحاج محسن بن الحاج محمد بن المولی علی اکبر بن الحاج باقر الطهرانی. جد اعلی حاج محسن، نسب خود را تا حاج باقر نوشته است به خط خود در پشت کتاب حق یقین مجلسی، نسخه خطی که آن را در رشت در سنه ۱۲۲۴ خریداری نموده. ولادت حقیر چنانچه مرحوم والد به خط خود در

پشت کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهایی، نسخه خطی نوشته به این صورت: تولد نور چشمی محمد محسن، شب پنجشنبه، یازدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳.

[همین عدد را نیز به خط شایق نوشته است.]  
 تا شش سال از عمر گذشت در خانه بازی می‌کردم. آنچه یاد دارم دکانی درست کرده، اجناس بقالی و عطاری و ترازو با سایر لوازم دکان تهیه می‌کردم.

در سنه ۱۳۰۰ والد مکرم مرا به مکتب خانه مرحوم آقا سید ضیاء برد. فعلاً غیر از صورت و اسم از آن مرحوم، یاد ندارم. قرآن و نصاب، پیش او می‌خواندم و قبل از رفتن به مکتب در توی خانه،

پیش عیال عمو، زهرا سلطان خانم، از اول حروف ابجد و بعض سور قصار خوانده بودم. بعد از چندی به مدرسه مرحوم آقا سید محمدعلی لاریجانی، مقابل کوچه میرزا سعید خان، وزیر خارجه، در حجره مرحوم آقا میرزا علی، محرر مرحوم آقا سید جمال الدین افجه می‌رفتم و داماد او آقا شیخ حسن مرا درس می‌داد و در سال (۱۳۰۳) حساب هندی و رقومی را هم می‌نوشتیم و هم می‌خواندم لکن شوق زیاد به درس خواندن نداشتیم می‌خواستیم

کاسب شوم و مرحوم والد کسب را نمی‌خواست چون خودش درس عربی خوانده بود، می‌خواست که من طلبه علم شوم. لذا مرحوم والد چندی برای امتحان مرا به دکان بزازی اخوی، مرحوم آقا محمد ابراهیم در سر سه‌راه بازار پامنار می‌فرستاد با محبت‌های برادرانه، بلکه پدرانۀ او. از زحمت رفتن به دکان عاجز شدم مدت کمی استعفا دادم و به شوق درس افتادم.

حدود سنه ۱۳۰۴، مدرسه دانگی در قرب خانه مسکونی موروثی از جد امین بنا شد، ثانی آن مرحوم حاج سید حسین لاریجانی بود و در آن اوان مرحوم حاج میرزا سید حسن، پسر مرحوم حاج سید عزیزالله طهرانی معروف به دعانویس که پسرخاله حقیر بود از نجف مراجعت کرده و در آن مدرسه حجره گرفتم.

من روزها می‌رفتم در حجره ایشان و درس می‌خواندم. از امثله و صرف میر شروع کردم. طولی نکشید. حدود سنه ۱۳۰۵، حاج میرزا سید حسن،

عیالش را برداشت و برگشت به نجف. من پیش بعض طلبه‌های دیگر آن مدرسه درس می‌خواندم و یکی از آنها آقا شیخ مهدی مازندرانی که مشغول درس طب شد، پیش آقا میرزا سید حسین خان کاشی و آقا میرزا

سید محمد حسینی در راه تاریخ تشیع شد که در تاریخ ۱۳ ذیحجه سال ۱۳۸۹ برابر با اول اسفند ۱۳۴۸ و پس از ۹۶ سال عمر پربار دعوت حق را لبیک گفت و به سرای باقی شتافت. روحش شاد و روانش تابنده باد.  
 چون که مکرر درخواست نمودند اشخاصی که ترجمه حال و گزارشات زندگانی را مفصل بنویسم، در این وقت اجابت نمودم. ۵ شعبان سنه [۱۳۶۸ ق.]  
 اسم حقیر، محمد محسن بن الحاج بن المولی محمدرضا بن الحاج محسن بن الحاج محمد بن المولی علی اکبر بن الحاج باقر الطهرانی.  
 جد اعلی حاج محسن، نسب خود را تا حاج باقر نوشته است به خط خود در پشت کتاب حق یقین مجلسی، نسخه خطی که آن را در رشت در سنه ۱۲۲۴ خریداری نموده. ولادت حقیر چنانچه مرحوم والد به خط خود در پشت کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهایی، نسخه خطی نوشته به این صورت: تولد نور چشمی محمد محسن، شب پنجشنبه، یازدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳.  
 [همین عدد را نیز به خط شایق نوشته است.]  
 تا شش سال از عمر گذشت در خانه بازی می‌کردم. آنچه یاد دارم دکانی درست کرده، اجناس بقالی و عطاری و ترازو با سایر لوازم دکان تهیه می‌کردم.  
 در سنه ۱۳۰۰ والد مکرم مرا به مکتب خانه مرحوم آقا سید ضیاء برد. فعلاً غیر از صورت و اسم از آن مرحوم، یاد ندارم. قرآن و نصاب، پیش او می‌خواندم و قبل از رفتن به مکتب در توی خانه،



۱۱  
 در سنه ۱۳۰۴ در مدرسه دانگی در قرب خانه مسکونی موروثی از جد امین بنا شد، ثانی آن مرحوم حاج سید حسین لاریجانی بود و در آن اوان مرحوم حاج میرزا سید حسن، پسر مرحوم حاج سید عزیزالله طهرانی معروف به دعانویس که پسرخاله حقیر بود از نجف مراجعت کرده و در آن مدرسه حجره گرفتم.  
 من روزها می‌رفتم در حجره ایشان و درس می‌خواندم. از امثله و صرف میر شروع کردم. طولی نکشید. حدود سنه ۱۳۰۵، حاج میرزا سید حسن، عیالش را برداشت و برگشت به نجف. من پیش بعض طلبه‌های دیگر آن مدرسه درس می‌خواندم و یکی از آنها آقا شیخ مهدی مازندرانی که مشغول درس طب شد، پیش آقا میرزا سید حسین خان کاشی و آقا میرزا



حبیب‌الله رشتی و طبیب ماهر شد و آمد در بغداد مشغول معالجه بود. چندین سال [خوانده نشد] آن را منع کردند. از بغداد آمد به کاظمین و چندی نشد که در حدود سنه ۱۳۳۲ در کاظمین فوت کرد.

و یکی از آنها مرحوم آقا سید حسن استرآبادی بود که مدتی با عیالش در بیرونی منزل ما بود. اخیراً تنها به نجف آمد و برگشت. در ایران، حدود (۱۳۲۵) مرحوم شد. بعضی علوم غریبه و اسرار در نجف به خط خود نوشت؛ ولی خیلی ننوشت.

بالجمله تا حدود سنه ۱۳۰۷، حقیر به حد بلوغ شرعی رسیده بودم، مشغول به خواندن سیوطی و جامی شده بودم و این دو کتاب را مرحوم حاج دائی، حاج سید محمد خلیل، برای تشویق من خرید و خودش در سفر حج اخیر در سال ۱۳۰۸ در نزدیک قدس خلیل فوت کرد و نعش او را در جزیره دفن کردند و قبل از آن چند مرتبه به حج مشرف شده بود.

منها در سال ۱۳۰۵ که در این سال مرحومه حاجیه بی بی یکی از دکاکین موروثی از پدرش را فروخت و از پول آن برای مرحوم حاج والد بذل نفقه کرد و با هم از طریق شام به حج رفتند و در سنه ۱۳۰۹ مرحوم حاج والد مجلس جشنی مهیا کرد. جمعی را دعوت کرد و مرحوم آقا سید جمال افجه، عمامه بر سر من گذاشت.

و در سنه ۱۳۱۰ بعد از مرتفع شدن مرض وبای عمومی بر حسب نذری که مرحوم حاج والد کرده بود مرا با حاجیه بی بی در پالکی نشاند و خودش [خوانده نشد] در قافله‌ای که مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری هم بود با هم مشرف شدیم به مشهد رضوی. ذیحجه و محرم و صفر از سال (۱۳۱۱) را در آنجا مشرف بودیم و مرحوم آقا میرزا عبدالوهاب پسرعموی حاج والد در آن سال در حیات بود. یک سال بعد از مراجعت ما، در مشهد فوت کرد.

بعد از مراجعت از مشهد در سال ۱۳۱۱ در مدرسه دانگی حجره مستقلی گرفتم و ماه پنج قران که وظیفه طلاب بود، قبض می کردم و کتابخانه آن مدرسه که قریب پانصد جلد کتاب داشت، دست حاج سید محمدتقی پسر مرحوم حاج سید عزیزالله که پسر خاله حقیر بود و سه سفر که او به زیارت عتبات یا حج مشرف می شد من نایب کتابدار بودم که کتابها را به طلاب می دادم و قبوضات می گرفتم و هر سه ماه تجدیدنظر می کردم.

بنای مدرسه در سال ۱۳۰۹ فوت شد و در ۱۳۱۱ بردند جنازه او را به سامرا، پای در حرم دفن کردند. پسرش حاج سید مهدی متولی شد شیخ علی پسر مرحوم ملا محمد نوری ایلکائی که استاد او بود، نایب متولی شد و از اول بنای مدرسه او مدرس بود و من پیش او در مدرسه دانگی بیشتر شرح لمعه را خواندم و او خودش از تلامذ میرزای آشتیانی و میرزای جلوه و مصاحب حاج میرزا ابوطالب زنجانی و حاج میرزا محمود امینی قزوینی که هفدهم بحار را چاپ کرده بود و از حاج میرزا ابوالفضل کلانتری استفاده‌ها می کرد، بالخصوص در فن درایه و رجال و او این فن را در سامره از مرحوم حاج میرزا حسین نوری استفاده کرده بود، اما به عنوان آقایی نه به عنوان شاگردی. چنانچه خود مرحوم شیخنا الحاج النوری می فرمود. و حقیر بعد از مراجعت

از مشهد همه روزه صبح تا نزدیک ظهر در مدرسه خان مروی برای درس و مباحثه می رفتم پیش جمعی از طلاب و مدرسین آنجا. درس عمومی یا خصوصی خواندم، اوایل، پیش آقا شیخ محمد شاه عبدالعظیمی، ادبیات، نحو و صرف می خواندم و بعد پیش مرحوم حاج شیخ حسین خراسانی و مرحوم آقا شیخ باقر معزالدوله مطول می خواندم. درس عمومی بود و اوایل مطول را عصرها در مدرسه حکیم معروف به مدرسه آقا محمود، پیش آقا شیخ عبدالحسین پسر ملا غلامرضا شیرازی خواندم و معالم را در مدرسه مروی، صبحها پیش مرحوم آقا شیخ محمدتقی پسر مرحوم حاج شیخ عباس نهانندی خواندم و یکی از اصحاب این درس، آقا محمود شریعتمدار بود و یکی برادرش شیخ جعفر و یکی آقا شیخ محمد نهانندی، صاحب تفسیر نزیل مشهد و خودش ترجمه شرایع کرده، درج ۴ [الذریعه] ذکر شد.

و شرح مطالع را پیش آقا میرزا محمود قمی در مدرسه بزرگ، عصرها خواندم و یکی از اصحاب این درس حاج میرزا سید حسن رضوی قمی صاحب حاشیه کفایه بود و قدری از قوانین در پیش مرحوم آقا میرزا کوچک ساوجی خواندم و قدری در پیش مرحوم آقای سید محمدتقی تنکابنی خواندم؛ و این دو بزرگوار در مدرسه کوچک خان مروی بودند. و کثیری از قوانین و فصول و مکاسب را در پیش مرحوم آقا سید عبدالکریم لاهیجی، مدرس رسمی مدرسه خان در مدرس خواندم و جمله از حواشی فصول او را تدوین کردم و جمعی شریک این درسها بودند.

منهم حاج سید محمدتقی، پسر خاله و منهم آقا سید مهدی پسر بزرگ آقا سید عبدالکریم و منهم آقا شیخ ابراهیم و آقا شیخ عباس رشتین که هر دو [در] رشت مرجع امور شدند و منهم آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی که در مسجد جامع عتیق امام جماعت شد و منهم آقا شیخ محمدحسین طهرانی که فعلاً در نجف حیات دارد (سلمه الله) و من با جمله‌ای از ایشان هم مباحثه بودم و قدری از قوانین و مکاسب شیخ را پیش آقا میرزا محمدتقی گرکانی خواندم در خانه‌شان، نزدیک حمام نواب.

و اخیراً ایشان در مدرسه محمودیه مدرس شدند و شریکی فی هذا الدرس و المبحث، الشیخ عبدالله النکرودی و المیرزا احمد الاردبیلی المرجعین فی بلدیهما و خود مرحوم میرزای گرکانی بعد از سالها تحصیلات نجف، در پیش مرحوم حاج میرزا حسین، حاج میرزا خلیل و حاج شیخ هادی طهرانی که مراجعت به طهران کرده بود، مکرر می گفت: تمام آرزوی من آن است که از وجوه نخورم بلکه یک تدریسی پیدا بشود که از حقوق مدرسی، من امرار معاش کنم. خداوند هم مسئول او را مستجاب کرد و در پیش مرحوم آقا شیخ محمدتقی پسر مرحوم آخوند ملا محمود عراقی درس نجات العباد و قدری اخلاق خواندم در خانه ایشان، کوچه صدر اعظم؛ و او عالم متقی زاهد درویش منش بود. صنایعی از قبیل ساعت سازی و صحافی و نقشه کشی و نجاری و غیرها داشت؛ جمله از سور قرآن و ادعیه را حافظ بود و در مسجد آقا بهرام در جای پدرش جماعت می خواند و موعظه بسیار مؤثری داشت. گاهی پیاده با ایشان به حضرت عبدالعظیم مشرف می شدیم.



آقا سید اسماعیل<sup>۲</sup> شجاع که مجاور کربلا بود از ایشان خیلی استفاده کرده، پسرش آقا شیخ جمال تصانیفی دارد، پسر دیگرش آقا ضیاء، جوان مرگ شد. یکی از اساتید من در طهران، مرحوم آقا میرزا شهاب‌الدین شیرازی سید بزرگواری از اجلاء تلامیذ مرحوم جلوه بود و او درس مخصوصی برای پسر امیر نظام گروسی در خانه او در پای منار، مقابل خانه حاج سید محمدباقر جمارانی، از کتاب سیوطی، درس محققانه می‌گفت من هم حاضر می‌شدم.

و از ریاضیات، خلاصه الحساب و فارسی هیئت و قدری از شرح چغمینی و اوائل تحریر اقلیدس تا بعد از شکل عروس، همه را پیش حاج شیخعلی ایلکایی در مدرسه دانگی خواندم و اخیراً قدری از اربعه متناسبه و جبر و مقابله را در پیش مرحوم آقا میرزا ابراهیم معروف به مسگر زنجانی در مدرسه منیریه خواندم و ایشان از اجلاء تلامیذ میرزای جلوه و اساتید معروف ریاضیات بود و رفت به زنجان و در (۱۳۵۰) فوت شد و از تصانیف او، حاشیه تحریر اقلیدس درج ۶ [الذریعه] و حساب عقود الامائل درج ۷، ص ۹ [الذریعه] ذکر شد، و منظومه سبزواری را به خط خودم نوشتم و قدری از اول شرح منظومه خواندم. مرحوم حاج والد به سبب نهی مرحوم آقا سید جمال افجه‌ای مرا منع کرد؛ لذا بعض مطالب علم معقول را در طی مباحث علم اصول از اساتید استفاده کردم. خط نستعلیق را از سرمشق کاتب الخاقان

نوشتم و خط نسخ را از مرحوم آقا شیخ زین‌العابدین محلاتی، برادر مرحوم آقا شیخ اسماعیل محلاتی، مجاور نجف تعلیم گرفتم. و در مدت سه ماه که در مشهد بودیم خدمت جمعی از علمای عصر می‌رسیدم و در مجالس روضه آنها یا نماز جماعت و درس آنها حاضر می‌شدم. مثل مرحوم حاج شیخ محمدتقی بجنوردی و مرحوم حاج ملا عبدالله فاضل قندهاری، صاحب تصانیف و مرحوم ملا محمدعلی بن ملا عباسعلی الشهیر به فاضل ملا عباسعلی الخراسانی الاب و الشیرازی الام من اجلاء تلامیذ مرحوم میرزای شیرازی بزرگ (و در حدود ۱۲۴۲ فوت شده) و مرحوم حاج میرزا حبیب خراسانی.

و باب قصر مطول را پیش آقا شیخ عبدالخالق یزدی، مطول‌گوی معروف حاضر می‌شدم.

در مدرسه مستشار و در مدرسه دودر غالباً می‌رفتم منزل منجم‌باشی آستانه

که هر ماه یک ورقه تقویم مُجَدُّول راجع به همان ماه می‌نوشت به خط خوب و جدول خوب و در ایوان، به دیوار می‌چسبانید که هر کس مطلع باشد و بخواند. و هفته [ای] یک روز، منزل مرحوم میرزا عبدالوهاب، پسر عموی حاج والد یعنی پسر حاج محمدامین که سالها به کفالت پدرش در نجف درس می‌خواند، در زمان مرحوم شیخ انصاری طلبه بوده و عصرهای پنجشنبه خودش از روی کتاب روضه می‌خواند و در (۱۳۱۲) در مشهد مدفون شد. و در آن سال آقا سید حسن استرآبادی و آقا شیخ عبدالحسین شیرازی، از اساتید من که ذکر ایشان شد با ما، در مشهد مشرف بودند و در مراجعت هم با همان قافله مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری مراجعت کردیم و بعد از مراجعت که در مدرسه دانگی حجره گرفتم برای بعض مباحثه‌ها به مدرسه پای منار هم می‌رفتم.

رفقا و هم مباحثه من در آن زمان در مدرسه پای منار، یکی آقای حاج سید عزیزالله طهرانی (امام جماعت شد سر چهار سوق) و یکی آقای حاج میرزا ابوالقاسم<sup>۳</sup> پسر مرحوم حاج سید مصطفی کاشی و یکی آقا سید محمدصالح پسر مرحوم حاج میر محمدعلی لاریجانی ساکن سرچشمه و نزدیک مدرسه سپهسالار جدید و یکی آقا شیخ جواد برادر کوچک حاج شیخ علی ایلکائی؛ او هم در مدرسه دانگی حجره داشت و چند نفر دیگر از طلاب دماوندی و مازندرانی و غیرهم بودند و با ابنا تجار و اعیان هیچ وقت مربوط نشدم.

تقید به لباس و خوراکی نداشتیم. هر چه بود، می‌پوشیدم و هر چیز حاضر بود در خانه، می‌خوردم؛ فقط کتاب که اسباب کار طلبه بود، مهیا می‌کردم و مرحوم اخوی از دکان پای منار، منتقل شده بود نزدیک سبزه میدان و بزازی او رونق گرفته بود و عیالوار شده بود، خودش و عیالش و من و شریکش را برداشت برای زیارت عتبات. در شوال سنه ۱۳۱۳ حرکت کردیم. شب جمعه که ناصرالدین شاه در روز آن در حضرت عبدالعظیم تیر خورد، ما در کرمانشاه بودیم و بعد از چند روزی به عتبات رفتیم. عرفه را کربلا بودیم و از غزلباط از راه خان نجار ابتدا رفتیم به سامراء. اصحاب مرحوم میرزای بزرگ همه بودند: مرحوم آقا سید محمد اصفهانی و مرحوم صدر، و خانه مرحوم میرزا رفتیم و جای او را خالی دیدیم، بسیار تحسّر خوردیم که زیارت او قسمت نشد و در خانه مرحوم شیخنا الحاج میرزا حسین النوری رفتیم.





روز پنجشنبه مجلس روضه مفصلی قریب پانصد نفر حاضر بودند، ایشان خودشان منبر رفتند موعظه کردند، استماع کردیم. سایر آقایان هم آنجا حاضر بودند، زیارت کردیم و مرحوم آقا سید یحیی امامزاده قاسمی، آن ایام به زیارت سامرا مشرف بود. بعد از چند روز در مراجعت از سامرا تا کاظمین با ایشان هم



طهران نوبه می آمد، آنچه معالجه اطباء کردم ثمر نمی کرد و یک روز در میان نوبه و تب تا چند ساعت می آمد تا آنکه بی اندازه زرد و ضعیف و بیمار شدم و از اطباء مایوس شدم. یک روز عصری در مدرسه دانگی در ایوان حجره خودم متفکر نشسته بودم و مدرسه خلوت بود کسی آمد و شد

پالکی شدیم بین راه از ایشان استفاده های اخلاقی کردیم.

مرحوم حاج نوری با جمعی برای ایشان آمده بودند، ما را سوار کردند. از دروازه نزدیک مدرسه از راه عبره آمدیم و در عبره تمام پالکی و اسبابها و آدمها و حیوانات را با قایق عبور دادند تا رسید بلد و حضرت سید محمد رفتیم و در کاظمین چند روز ماندیم.

نمی کرد. بغته دیدم شخصی که شال سبزی دور سرش پیچیده مثل عمامه، وارد مدرسه شد، یکسر آمد پیش من و گفت چرا آنقدر زرد و ضعیف شدی، مرضم را به او گفتم، گفت برو صد دینار نبات از همین عطار جنب مدرسه بخر و بیاور. من فوراً رقتم نبات خریدم و آوردم. او گرفت و نفهمیدم چیزی به او خواند یا نه، فوراً به من رد کرد و گفت قدری از این بخور و من همان وقت یکقدری گذاشتم در دهان. دیگر نفهمیدم که آن شخص که بود و کجا رفت و دیگر نوبه نیامد و تا حال تحریر مبتلا به نوبه نشده ام. فقط سنین اوائل ورود نجف یک مرتبه حصبه خفیفی مبتلا شدم آن هم به سلامتی گذشت و بعضی مرض های مختصر دیگر که همه بزودی مرتفع شده و از بقیه آن نبات به بعضی مریض ها دادم آنها هم خوب شدند. بالجمله مرحوم شیخ جواد ایلکایی به ملاحظه تغییر هوا، با اذن از مرحوم والد، مرا دعوت به ایلکا که از قرای نور است، نمود. مرکوبی مهیا نمود و من رفتم به ایلکا.

آب دجله زیاد شده بود. از پشت کاظمین سره کشیده بودند و آب بود تمام بیابان، دریا شده بود تا محمودیه. و راه خشکی نبود مگر آن که بروند بغداد و از راه سلمان پاک بروند نزدیک مسیب. بالجمله تمام کجاوه و پالکی و اسباب و آدم و حیوان باید در طرادها عبور کنند تا برسند به محمودیه. تقریباً اول سفر دریایی ما بود، بعد از رسیدن به محمودیه معلوم شد یک گونی اسباب زندگی، آن طرف در زمین باقی ماند، مرحوم اخوی دو مرتبه برگشت به کاظمین و ما در محمودیه ماندیم تا رفت و مراجعت کرد و آن گونی را اجزا دولت عثمانی به نایب عجم که برای حفظ زوآر آنجا بود، سپرده بودند؛ گرفت و آورد.

آنجا در خانه آن مرحوم قریب چهل روز بودم، غالباً در تفرج بودیم در کوه های آنجا و پسر عمه او مرحوم آقای شیخ محمدتقی هم بود. عجائب زیادی هست اعجاب همه کوه بلندی که بالای آن نمی شود رفت در دامنه او سوراخی هست که می شود یک نفر را از آنجا بیابویزند به پایین و در زیر این کوه به قدر یک میدان خالی شده و اطراف آن راه هایی هست که معلوم نیست به کجا می رود و این سوراخ همیشه زیر برف مخفی شده مگر دو ماه تابستان که برف روی، آب می شود، آن سوراخ پیدا می شود و ما از روی برفهایی که از آن سوراخ داخل مغاره شده و به شکل مخروطی در زیر این سوراخ است که هنوز آب نشده بود داخل مغاره شدیم و قدری راه رفتیم. ترسیدیم که مبدا راه بیرون آمدن را گم کنیم برگشتیم. آب و هوای ایلکا خیلی به من سازگار شد روزی سه یا چهار مرتبه غذا می خوردم. گوشت و پوستی تازه شد، در قلب الاسد، روزها توی اطاق در بسته زیر لحاف پشمی کلفت می خوابیدم.

اجمالاً به زیارت عرفه رسیدیم و من از اول ورود به عتبات گفتم به حاج میرزا سید حسن پسر خاله و به اخوی که من برای اشتغال در نجف می مانم. اخوی قبول نکرد و از خوف آنکه مبدا والدین راضی نباشند بالجمله خطی نوشتیم به طهران و طلب رخصت کردیم و بنا بود تا اربعین بمائیم و جواب خط رسید. اخوی موافقتی داشت بعد از عاشورا مرا حرکت داد و قول داد که هرگاه والدین راضی باشند دو مرتبه خرجی بدهد و مرا برگرداند. بعد از عاشورا مراجعت کردیم. اولاً در کاظمین کیسه برها جیب او را بریدند، خرجی را بردند ناچار از کربلایی محمداسماعیل، پسر خاله زهرا، قرض کردیم [تا] به قم رسیدیم. مرحوم حاج عمو استقبال آمده بود، ابتدا گفت چرا برگشتی، حاج آقا که کاغذ نوشت و اذن داد، من خواستم از همان قم برگردم، لکن گفتند بهتر آن است که بیایی شهر، تجدید دیداری شود و تهیه کتاب و اسبابی شود و بعد از تابستان برگردی. اتفاقاً از کرمانشاه به واسطه غریب گز، من مبتلا به نوبه شده بودم و در قم تا بعد از اربعین ۱۳۱۴ بودیم و خانه مرحوم حاج ملا حسن نجار پدر آقا شیخ حسین را پیدا کردیم. به مناسبت دوستی با پسرش خیلی به ما احترام کرد. بعد آمدیم طهران و تا مدتها در

به هر حال بعد از مراجعت از ایلکا چند ماهی در طهران بودم، لکن روحم در نجف بود تا آن که اخوی تهیه خرجی [کرد] و اسباب و کتاب هم مهیا شد و برای نیمه شعبان سنه ۱۳۱۵ در کربلا مشرف بودم. از حضرت عبدالعظیم تا ورود کاظمین با مرحوم آقا شیخ محمدعلی پسر



مرحوم شیخ مهدی آل عبدالغفار معروف به کاظمی پدر شیخ محسن، که [در] سامره روضه خوان است، هم پالکی بودیم و بواسطه او با برادرش آقا شیخ جابر صاحب دیوان و عالم بلد آشنا شدم.

در این نیمه شعبان که وارد کربلا شدیم، اصحاب سامره مثل مرحوم حاج ملا فتحعلی و آقای صدر و حاج نوری و غیرهم، همه در کربلا بودند و من هم مرحوم آقا سید محمدعلی پسر مرحوم حاج سید محمدباقر مازندرانی الاصل طهرانی در کوچه صدر اعظم خانه داشت پدر زن حاج سید محمد علاقبند می شود، او هم از سامره به کربلا آمده بود بالجمله بعد از نیمه شعبان رفتم به نجف و خانه مرحوم حاج میرزا سید حسن پسرخاله وارد شدم. بیرونی داشت، در آن منزل کردم.

مدرسه ها کم بود و طلاب مجرد مثل من زیاد بودند، در مدرسه جا پیدا نشد، تا آنکه مرحوم حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل طهرانی مدرسه بزرگ را طلبه نشین کرد. اول، حجره یک نفری به اسم من بود و از ورود نجف تا چند سال، مرفه الحال، مرحوم اخوی شهریه می فرستاد توسط حاج محمدرضا شوشتری<sup>۲</sup> ماه پانزده قران و من به آن وجه خوش گذرانی می کردم حتی آنکه صبحهای پنجشنبه ها مجلس روضه مختصری در مدرسه فراهم می کردم تا حدود (۱۳۱۸) دلالی که اسمش ملا عباسعلی بود، جنس زیادی از اخوی گرفت برای یک از تجار و آن تاجر مدت کمی ورشکست و سرمایه اخوی از دستش رفت، لذا مشغول شاگردی شد [تا] امرار معاش کند و از برای من هم خداوند وسایل دیگری فراهم می کرد تا ذی حجه ۱۳۲۰ برحسب اجازه حاج والد، منصوره، صبیبه مرحوم آقا شیخ علی قزوینی را اختیار کردم و چندین اولاد از او نصیب شد؛ اول محمدباقر که به سن بیست سال رسید. قوانین و فصول را می فهمید، مریض شد، بعد از چند ماه در سامره مدفون شد و یک دختر، مریم عیال پسرعمویش غلامحسین شد و از [او] اولادها وجود آمد و دیگری مرضیه که عیال میرزا مهدی پسر آقای آقا میرزا محمد عسکری طهرانی شد از او هم اولادها شده و چند اولاد دیگر از آن مرحومه در حیات خودش مردند و خود آن مرحومه بعد از عروسی تا دو سال با مادرش بود. در سنه ۱۳۲۲ مادرش به مرض وبا در گذشت تا در

۱۳۲۴ که مرحوم حاج والد در طهران فوت کرد، مرحوم حاجیه بی بی مشرف شد به نجف. پنج سال در خدمت او بودیم و در ۱۳۲۹ مرحومه حاجیه بی بی در مسجد کوفه فوت شده و منصوره هم ناخوش شد. اطباء گفتند خطری است باید او را ببری، من ناچار تهیه سامره دیدم و در آنجا صدرالحکماء شیرازی

تشخیص مرض نموده مدت کمی معالجه نمود به کلی خوب شد ما هم در خدمت مرحوم آقا میرزا محمدتقی در سامره ماندیم. چند اولاد دیگر از او شد، مردند، فقط مرضیه در سنه ۱۳۳۳ متولد شد که فعلاً باقی است و در آخر سنه ۱۳۳۵ مجدداً آن مرحومه مریضه شد رفتیم به کاظمین تا آنکه (۱۳۳۶.۲۴) مرحومه شد و در رواق مطهر طرف قبر خواجه طوسی دفن شد.

بعد از چهلیم آقای حاج میرزا ابوالقاسم کاشانی از رفقای قدیم و با مرحوم والدش آقای حاج سید مصطفی در کاظمین ساکن بودند، واسطه شد و مریم بیگم، صبیبه مرحوم آقای آقا سید احمد دماوندی را برای حقیر خطبه کرد و عروسی کردیم و در (۱۳۳۷.۱۴) برحسب امر آقای آقا میرزا محمدتقی شیرازی، من و آقای آقا میرزا محمد طهرانی مراجعت به سامره کردیم و به مساعدت آن مرحوم مراقبت اصلاحات آنجا می نمودیم تا اینکه در سوم ذی حجه سنه ۱۳۳۸ مرحوم میرزا در کربلا فوت شد و ما علی باب الله و متوکلا علیه در سامرا ماندیم تا اوایل ۱۳۵۵ که قتل شیخ هادی اتفاق افتاد که قهراً منتقل شدیم به نجف اشرف حتی اليوم.

و اما اساتیدی که در نجف از آنها استفاده کردم، چون که بیشتر سطوح را در طهران خوانده بودم [م] در نجف ابتدا قلیلی سطوح رسایل را به درس مرحوم آقا شیخ حسن تویسرکانی که از شاگردهای مرحوم میرزای رشتی بود و در مقبره مرحوم میرزای شیرازی سطح رسایل می گفت حدود پنجاه شخصت نفر طلبه حاضر می شدند و مبرزتر از آنها مرحوم حاج شیخ محمدحسین اصفهانی کمپانی بود. و قدری از رسایل را هم تا چند ماهی در حجره فوقانی سخن متصل به در بازار بزرگ پیش مرحوم آقا سید آقای قزوینی که از احفاد حاج سید تقی قزوینی معروف، صاحب نفس و اهل دعا و مسمی جدش بود، او هم از افاضل تلامذ میرزای رشتی بود و نیز بعض رسائل را در مسجد هندی عصرها به درس مرحوم آقا شیخ عبدالله اصفهانی که او هم از مقررین درس مرحوم میرزای رشتی بود، حاضر می شدم و گفتم از مکاسب شیخ را پیش مرحوم آقا میرزا محمدعلی رشتی چهاردهی در حجرات فوقانی بعد از حجره آقا سید آقای قزوینی درس خواندم. و مقداری از فصول را در پیش مرحوم حاج

شیخ احمد معروف به شانه ساز شیرازی که از تلامذ مرحوم میرزای بزرگ بود و در مقبره او درس می گفت، خواندم.

همه این درس های سطحی در سال اول بود و در سال دوم به درس خارج مرحوم آقای شریعت اصفهانی روزها در فقه و شب در اصول حاضر می شدم و درس خارج او نزدیک به درس





سطحی بود و آن را می‌نوشتیم و با بعضی شاگردها تقریر می‌کردم، بعد از دو سال که به درس خارج مأنوس شدم؛ حاضر شدم در درس مرحوم آقا آخوند ملا کاظم خراسانی بعد از مدتی که می‌رفتم شروع کردند به دوره جدیدی از اوّل مباحث الفاظ و این همان دوره بود که از تقریر همان بحث، کتاب کفایه را نوشتند.

آن دوره که تمام شد تألیف کفایه تمام شد و آن را به زودی فرستادند طهران طبع شد و دوره اخیر را از روش کفایه درس می‌گفتند، یعنی همه شاگردها می‌دانستند که امشب چه کلمه را می‌گویند و آنها که این دوره بودند مقاصد کفایه را از بیان خود مؤلف خوب می‌فهمیدند و در این دوره شماره شاگردهای شب در مسجد طوس، پشت بام، به هزار و دویست نفر احصاء شدند و من تا درس آخر آن مرحوم حاضر بودم و اکثر را می‌نوشتیم. قلیلی از آنها باقی و بقیه از بین رفته. در نقل و انتقالات و قرب دو سال [در] درس مکاسب مرحوم آقا سید محمدکاظم یزدی حاضر شدم و چند ماهی به درس زکات مرحوم حاج آقا رضای همدانی حاضر شدم و مدت کمی به درس فقه مرحوم حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل حاضر می‌شدم و مدتها در ایام تعطیل پنجشنبه و جمعه‌ها [به] درس رجال مرحوم شریعت اصفهانی می‌رفتم و بزرگان اصحاب مرحوم آخوند<sup>۴</sup> ملا کاظم در آن درس حاضر می‌شدند، مثل: آقا میرزا یوسف آقا اردبیلی و اخویش آقا میرزا عبدالله و شیخ محمدعلی اصفهانی و مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی و غیر ایشان و در مجالس خصوصی از مذاکرات مرحوم آقا رضای تبریزی استفاده‌های اخلاقی قبل از شروع به نماز مغرب در مسجد شیخ طوسی یک ربع ساعت مستفیض می‌شدم با بعضی خواص اصحابش و نیز از کلمات و بیانات مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری و نیز از مرحوم حاج میرزا حسین نوری استفاده‌ها نموده‌ام. از درس رسمی هم بیشتر. و از ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۵ که در سامره خدمت مرحوم آقا میرزا محمدتقی در فقه حاضر می‌شدم.

اشخاصی که از آنها اجازه روایت دارم، اوّل آنها مرحوم حاج میرزا حسین نوری، بعد مرحوم شیخ محمد طه نجف، در یک ماه مبارک رمضان جمله‌ای از شبها در درس رجال ایشان حاضر شده‌ام.

پس هم سماع هست، هم اجازه و هم چنین از مرحوم حاج میرزا حسین طهرانی و مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم شریعت، اجازه مبسوطی به خط خود نوشته و از مرحوم آخوند ملا علی نهانندی فقط اجازه روایت خصوص کتب اربعه دارم. و از مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری و از مرحوم آقا شیخ علی خاقانی<sup>۵</sup> و از مرحوم حاج سید محمدعلی شاه عبدالعظیمی و از مرحوم آقا میرزا محمدعلی چهاردهی و از مرحوم حاج سید احمد کربلایی و از مرحوم آقا شیخ موسی کرمانشاهانی و از مرحوم آقا سید ناصر حسین لکهنوی و از مرحوم آقا سید حسین صدر و به خط خودش اجازه به قدر ثلث لؤلؤ نوشته است.

و از چند نفر اجازه مُدبّجه گرفته‌ام که من هم به آنها اجازه داده‌ام: آقا شیخ محمدصالح بحرانی و آقا سید آقا شوشتری<sup>۶</sup> و حاج شیخ عباس قمی و آقا

سید محمدعلی هبه‌الدین، آقا میرزا هادی خراسانی حائری. و در سفر مصر و حجاز از چند نفر از علمای مصر و مدینه و مکه استجازه کردم: در مصر شیخ عبدالرحمن علیش به خط خودش اجازه نوشته، در اول مجموعه مستدرک ذریعه و پدرش شیخ علیش در ص ۱۳۷۳ در معجم المطبوعات العربیه ترجمه شده، در مدینه از شیخ ابراهیم حمدی مدیر مکتبه شیخ الاسلام احمد عارف حکمت و در مکه از شیخ محمدعلی مکی مالکی مولف انوار الشروق در ص ۱۶۸۳ معجم المطبوعات ذکر شده و به توسط او از شیخ عبدالقادر طرابلسی مدرس الحرم النبوی بالمدينه المذكور فی ص ۱۲۹۰ معجم المطبوعات و نیز در مکه از شیخ عبدالوهاب خوکر شافعی، امام مسجد الحرام قبلاً و صار ضریراً فی الاواخر و اجازه همه اینها در مجموعه هست و اشخاصی که برای آنها اجازه مفصله نوشته‌ام حدود چهل نفرند. اسماء سی و چند نفر آنها را با تواریخ اجازه برای آنها و تواریخ اجازات مشایخ خودم همه را در جنگ که آخر اوج ۲ ذریعه است، نوشته‌ام هر گاه بخواهید رجوع کنید.

و بقیه حالات و گزارشات حقیر از سنه [۸۰]۱۳ که به نجف برگشتم تا حال تحریر، چون شما<sup>۷</sup> مطلع هستید نوشتن لزوم ندارد. و قدری از ترجمه حقیر و مشایخ و مؤلفات همه را آقای اردوبادی در اول ذریعه ذکر نموده و مسافرت‌های حقیر در تمام مدت تشرف به عتبات، دو مرتبه سفر به ایران و مشهد رضا علیه السلام یکی ما بین سنه ۱۳۵۰ الی سنه ۱۳۵۱ و دومی که شما همراه بودید و . . . مصر و حجاز فی ما بین سنه ۱۳۶۴ الی ۱۳۶۵. و الحمدلله رب العالمین.<sup>۸</sup>

حرره بیدی الاحقر آقا بزرگ

[پشت سند]

اما مشایخی من العامه ذکرتهم فی اجازه الشيخ فرج و سارسله الیکم:

اجازات:

۱. اجازه حاج شیخ عباس تهرانی (سال ۱۳۳۳)
۲. اجازه حاج سید محمدباقر گلپایگانی (۱۳۴۲)
۳. اجازه شیخ فرج قطیفی (۱۳۴۹)
۴. اجازه شیخ آقا کجوری شیرازی (۱۳۴۹)
۵. اجازه سید محمدصادق بحر العلوم (۱۳۵۰)
۶. اجازه حاج سید عبدالله سبزواری (۱۳۵۴)
۷. اجازه سید شهاب‌الدین معروف به آقا نجفی (۱۳۴۱)
۸. اجازه سید جعفر مَهْری (۱۳۵۲)
۹. اجازه شیخ محمدعلی نائینی (۱۳۵۳)
۱۰. اجازه شیخ ذبیح‌الله محلاتی (۱۳۵۲)
۱۱. اجازه سید هاشم سبزواری (۱۳۵۲)



۲۲. اجازه شیخ حسن خاقانی (۱۳۵۴)

۲۳. اجازه سید محمدصادق هندی نجفی (۱۳۵۳)

۲۴. اجازه شیخ محمدعلی همدانی سنقری (۱۳۴۰)

۲۵. اجازه شیخ عبدالحسین حلی نجفی (۱۳۵۲)

۲۶. اجازه سید علی قایینی (۱۳۵۲)

۲۷. اجازه شیخ مرتضی مدرس چهاردهی (۱۳۵۲)

۲۸. اجازه حاج شیخ محمدرضا احرسانی (بدون تاریخ)

۲۹. اجازه حاج شیخ محمدرضا طبسی (بدون تاریخ)

۳۰. اجازه ملا هاشم خراسانی (بدون تاریخ)

۱۲. اجازه سید محمدرضا هندی نجفی (۱۳۵۳)

۱۳. اجازه سید عبدالرزاق دغاری نجفی (۱۳۵۳)

۱۴. اجازه شیخ حسین بحرینی (۱۳۴۰)

۱۵. اجازه شیخ عبدالحسین امینی تبریزی بنام مُسند الامین (بدون تاریخ)

۱۶. اجازه سید علی اکبر برقی (بدون تاریخ)

۱۷. اجازه حاج میرزا احمد بجنوردی (۱۳۴۹)

۱۸. اجازه سید علینقی لکهنویی (۱۳۴۷)

۱۹. اجازه میرزا احمدعلی اردوبادی (۱۳۵۴)

۲۰. اجازه حاج شیخ علی اکبر کرمانی مشهدی (۱۳۴۵)

۲۱. اجازه سید محمدجواد تبریزی (۱۳۴۰)

۱. این مقاله قبلاً در مجله کرانه س ۱ (پائیز و زمستان ۱۳۷۴) ش ۳۴: ۱۲۱-۱۰۶ چاپ و منتشر شده است که با توجه به اهمیت این خودنوشت و مناسبت آن با آئین بزرگداشت حامیان نسخه‌های خطی

و بزرگداشت استاد احمد منزوی مجدداً چاپ و از طریق این ویژه‌نامه در اختیار علاقمندان قرار می‌گیرد.

۲. شیخ گرچه به این لقب شهرت نیافت لیکن در ذریعه، ج ۱۵، ص ۱۲۸ از آن یاد کرده است.

۳. در اصل: اسمعیل.

۴. در اصل: ابوالقاسم.

۵. در اصل: خوشکی.

۶. در اصل: هوی.

۷. در اصل: ششتری.

۸. در اصل: آقاخوند.

۹. در اصل: خیقانی.

۱۰. تُستر.

۱۱. منظور فرزند ارشد ایشان آقای دکتر علینقی منزوی می‌باشد.

۱۲. این جنگ را فرزند ارشد شیخ آقا بزرگ در اختیار نگارنده قرار دادند که اسامی ایشان استخراج و در ذیل درج گردید.

